

در بخش ششم آورده ایم و قریباً هم تفصیل میدهم احسوال و اقوال روسا نقض را دید و شنید و کاملاً مطلع گردیدند و رساله ای در بیان احوال خسران مآلشان نگاشته در مصر بطابع رساند لذا رأیت نقض در آن بلد سرنگون گشت و امر مینائی بکمال اشراق بدرخشید و شاه میراجباً مانند سمندر و میرزا موسی حکیم و آقا محمد جواد و حاجی عبد الکریم و غیرهم ستمی بلیغ بذول نمودند و در اثر اقداماتشان تقریباً هفتاد نفر جدیداً در ظل امر ابهی درآمدند و اتحاد و انجذاب بدیع درجامه جلوه نمود و اختلافات و ضیافات با رونق و مشهور در آن بلد برقرار گشت و حتی برای برخی از اصلاحات لازمه داخلیه بلاد اخیری حسب امر حضرت عبد البهاء نفوسی از آنجا حرکت نمودند و برای تبلیغ مکرراً ببلاد اخیری مسافرت کردند و آثاری کثیر معلو از الطاف و عنایات در حقیقتشان صدور یافت منها در ضمن خطابی چنین مسطور است : " از احببای آن دیار نهایت سرور و رضا حاصل زیرا الحمد لله متفق و متحدند و متذکر و منجد نفعه خوش از آن بهشت برین میوزد زیرا در قزوین وحدت حال و یگانگی و مردانگی و فرزانی احبباً محقق و صلیم است ... الخ " .

وقریه قدیم آباد متدرجاً مرکزی از مراکز امریه گشت

و دیگر از نواحی از قبیل ککین، محمدآباد، کله دره،
 اشتهارد از مراکز بود و خانه فرهادی بنام مشرق الانکاء
 محل اجتماعات و تلاوت الواح و آیات مقرر و وقف امر گردید
 و در مدرسه بنین و بنات تأسیس گشت که عده ای از دکمپرو
 انانک نونهالان احباب بمعلم و معلمه گی رجال و نسائه
 این طایفه برقرار شد و مافتنه سال ۱۳۲۱ را در بخش سابق
 آوردیم و چون شرح واقعات و نیز احوال ارکان احباب
 قزوین را در بخشهای قبل آوردیم در این مقام تکرار نمیکنیم.
 و از رجال مهم ایندور میرزا موسی خان حکیم الهیسی
 پدرش محمد جعفر مافی ساکن شهر قزوین بوده به
 چرم فروشی اشتغال داشت و میرزا موسی در قزوین تولد و نشو
 و نما یافته پس از فراغت از تحصیل در مکتب بشغل پدر
 اشتغال جست و تجارت چرم در قزوین و گیلان نمود و پس از
 چندی به کرمانشاه رفته اقامت گرفت و بشغل مذکور پرداخت
 ولی خاطرش بعلم طب متعلق حاصل کرد و چون قرب و منزلت
 و نفوذ و عزت اباپارا نزد حکام و بزرگان نگریست دم بدم
 اشتیاقش مزید گشت و بدلهران رفته مدت چهار سال رنج برد
 و تحصیل بیایان رساند و عودت بکرمانشاه کرده به طبابت
 پرداخت و مشهور بحد اقت شد و عزت و احترام نزد عامه
 یافت و با طبقات و فرق معاشرت گرفت و در انضمام با برخی

از این طایفه معاشر گشت و از امر ابهی اطلاع حاصل نمود و بسال ۱۳۰۷ حسب میل حکمران قزوین از کرمانشاه بموطن اصلی آمده اقامت جست و صیت خداقتش در معالجات منتشر گردید و با احبای بلد معاشرت یافت و بسال ۱۳۱۰ به عگا شتافته ایامی در جوار افضال حضرت عبدالبهاء بسر برد و بانوار احوال و خصال الهیه مستنیر گردید و از طریق عشق آباد و ترکستان بخراسان رفته حسب الامر بتحکیم مبانی عهد و میثاق ابهی پرداخت آنگاه به قزوین برگشت و به طبابت مشغول گردید و در واخانه اش محل رجوعات عامه شد سپس بسال ۱۳۱۶ حسب امر حضرت عبدالبهاء بسوی آذربایجان شتافت و حاجی ایمان زنجانی بملازمت همراه برد و چندی در زنجان بماند آنگاه وارد تبریز شد و با بزرگان و ارکان حکومت و با محمد علی میسرزا ولیعهد و حکمران ملاقات و معاشرت گرفت و فتوغراف که تازه بایران رسیده همراه داشته ز هاب و ایاب محترمین بمنزلش متواتر شد و نشر امر ابهی کرد و برخی حسادت و تعصب ظاهر نموده بنزد ولیعهد باغلاق و اغراق سخن گفتند که اگر براین طریق ایامی بگذرد تمامت ارکان حکومت مجذوب او شوند لاجرم قبل از اینکه ویرا خارج کنند با حاجی ایمان بسوی باکورفت و در اثنا طریق میرزا یوسف خسان

وجدانی را که در ایروان برای تبلیغ متوقف بود به باکسو آورد و مکتوبی مفصل در تبیین مقاصد امرایی بولیمهسد نگاشته با مجلدی از رساله مقاله سیاح و نیز رساله سیاسیة برایش فرستاد که در او تأثیری شدید نمود پس بسسال ۱۳۱۶ با استاد علی اشرف یادکوه و حاجی ایمان زنجانی به عکا شتافته آیامی در جوار الطاف حضرت عبدالبها، بزیست و از عشق آباد، تازه شهر، بندر جز، ساری، بافروش، بندرانزلی و رشت در سال ۱۳۱۷ به قزوین برگشت و حسب الامر بطهران و قم و سلطان آباد و ملایر و الاخره به کرمانشاه برای تبلیغ و نشر عهد و میثاق سفر کرد و در این مقصد خدمتی بانجام رساند و در کرمانشاه بسال ۱۳۱۸ ملاها هیجان کردند و حکمران خروج ویراخواستار شد و او بقزوین آمده بخدمات امریه مشغول گردید و موجب شوق و اجتماع احمای قزوین و اطراف بود و در مساعدت و دستگیری فقرا مشار بالینان شد چندانکه محتاجین بسویش میشتافتند و خانه اش محل اقامت مسافرین و صلفین گشت و غالباً برسفره اش گروهی بضیافت حاضر بودند و برای انجام سهام امریه محرمانه از طرف حضرت عبدالبها، مراجعات بسوی میشد تا در سال ۱۳۲۹ از طریق روسیه بمزم زیارت آنحضرت شتافت و چندی در جوار فضل و افضال در حیفسا

زیست و روزی درکروسه چون برای زیارت روضه ابهی ازحیفا
میرفت بیفتاد و پایش انکسار شدید یافت و او را برگرداندند
در بستر خوابید و حضرت عبد البها^ه برسم عیادت حاضر
شدند او فی الحال این بیت خواند :

"گر طبیبانه بیائی بسر بالینم

بدو عالم ند هم لذت بیماری را"

و آنحضرت پس از تفقدات و تلطقات با عباراتی آمیخته
به مزاح که شیه شان بود با او چنین فرمودند : " مرد محترم
انسان در بستر میخوابد برخیز و بیاشو " و او بلا تأمل
اطاعت کرد و همان موجب رفع تکسروی گردید و بالجمله
پس از انقضا^ه ایام اقامت مراجعت کرد و حسب الامر چندی
در عشق آباد بسر برد و در مرو ترکستان گردش کسرد و از
طریق انزلی و رشت به قزوین برگشت و علم نمایان و شایان
امر ابهی و مصدر خدمات عظیمه بوده و از جهت اخلاق
لطیف معاشرت و شدت محبت و خیرخواهی نسبت بعموم
وضیافت و مهمان نوازی و دستگیری بیه طوائف مسرمد
کثرت بذل و بخشش که داشت صغیر و کبیر و دوست و دشمن
بد و رایگان و از دل و جان مهربان بودند و عاقبت بسال
۱۳۴۲ از اینجهان بگذشت و در تشییع جنازه اش همه
طبقات قزوین حاضر و اندوهگین و متأثر بودند و اعتفالی

عظیم شد و قبرش در قبرستان بهائی قزوین است .
 و از خاندان مهتّم مشهوره خاندان سابق الوصف
 فرهادی و آقا محمد مهدی بسال ۱۳۲۳ درگذشت برادر
 کهنترش و آقا محمد جواد عموجان بسال ۱۳۲۹ در سن ۸۵
 سالگی درگذشت .
 دیگر خاندان آقا شیخ کاظم سمندر مذکور بودند که شرح
 احوال او و برادر و پدر و خویشانش را آنچه متعلّق
 بدوره های پیش بود در بخشهای سابق آوردیم و خود
 در این دور از اهمّ رجال نامی این امر بشمار میآید و در
 بحبوحه جنبش و مخالفت ناقضین در ایران بسال ۱۳۱۲ مقیم
 طهران بود و رساله ای در دفع شبهات حاجی میرزا حسین
 جهرمی مشهور به خرطومی اشاعه داد و در سال ۱۳۱۷ با
 پسرش میرزا غلامعلی و زوجه او با زوجه برادرش حاجی شیخ
 محمدعلی سابق الوصف به عکا رفت و ایامی چند در جوار
 عنایت حضرت عبدالبها زیست و روزی بقصد زیارت روضه
 مبارکه به بهجی رفتند و سضر دختر خود را از قصر بروضه
 بهر ملاقات خواست و هر قدر اصرار کردند دختر نهذ پرفت
 و عاقبت میرزا غلامعلی دست خواهر را گرفته بمهر و وفای
 با ابویں و توجه بمركز عهد جمال اقدس ایلی پند میداد
 ناگهان ناقضین هجوم آوردند و هر چهار را ضروب نمودند

سمندر و میرزاغلامملی را در محلی حبس کردند و روز و جسسه
 سمندر و شریفه بیگم زوجه برادرش را زنان در حجب—
 نگهداشتند و فی الحال بحکومت عارض شدند که جمعی از
 تبعه عباس افندی بدینجا آمدند که زوجه میرزا ضیاء اللہرا
 بزرگ و اجبار ببرند و حکومت رسیدگی کرده بر غ—
 وفسادشان آگهی یافت و پس از نه ساعت آنان را از چنگال
 مفسدین خلاص نموده در کروسه نشانده با دسته ای از
 مستحفظین سوار دولتی در نیمه شب از بهجی به عکا آورده
 تسلیم آنحضرت نمودند و سمندر کیفیت ماوقع را در مکتومی
 بحاجی میرزا حسن خراسانی مقیم قاهره مصر نگاشته اشاعه
 داد و مکتوب مذکور مطبوع و منتشر گشت و بعد از بیست و
 سه روز توقف عکا عودت بتزویین نمودند و بدستور آنحضرت
 سفر به زنجان و آذربایجان و گیلان و طاهران برای تبلیغ
 بیخبران و تألیف و تشویق دوستان کرد و بیان استدلال
 از طریق بیان برای امر اقدس ابھی درس داد و بسال
 ۱۳۳۲ حسب الامر باتفاق آقاسید مهدی گلپایگانی و آقا
 شیخ محمدعلی قائمی و آقامیرزا محمد نمیم و ایادی امرالله
 آقامیرزا علیمحمد ابن اصدق و حاجی میرزا محمد تقی ابن
 ابهر و آقامیرزا حسن ادیب در تألیف و تنظیم کتاب کشف
 القضا مساعدت نمود و رساله در دفع شبهات او وارد برون

باتفاق ابن ابهر و نعیم نگاشت و نیز رساله اثباتیه از طریق بیان در اثبات امر ابدع ابهی نشر داد و تا آخر الحیات بنوع مذکور رایت مرتفعه این امر بود بایان و بنان و تحمّل اسفار و مساعدت ابرار بانواع خدمات قیام داشت و عاقبت به سال ۱۳۳۶ در قزوین درگذشت و در قبرستان آن بلد مدفون گشت و خلف ارجمندش میرزا باقر ازلله در ماده تاریخ وفاتش این بیت سرود :

* همینکه کرد سمند رصعود بر ملکوت

تدا شنید ز سلطان غیب مفقوری*

و او را بجز مکاتیب و نشریات مذکور رسالتی دیگر است که ما از بسیاری از آنها استفاده تاریخیه نمودیم از آنجمله رساله در بیان کیفیت احوال امر ابهی در قزوین و نیز رساله در ترجمه حیات مشاهیر مؤمنین و در شرح حیات جناب قرّة العین طاهره و غیرها که همه را محققانه و صادقانه و با ظم ساده نگاشت و الواحی بسیار در حقیقت صدور یافت و صورت تلگراف حضرت عبدالبها* چنین است :

* تاریخ ۲۹ ج ۱ - ۱۳۳۷ مطابق سوم مارچ ۱۹۱۹ -

غلامعلی دوافروش - ناصریه - طهران - از خبر صعود سمندر محزون منتسبین ایشانرا تسلیت بگوئید و رقا در اول بهار بیایند حالیه زمستان و سرد است همگی سالم عباس* .

(٦٠٩)

از سران و دختران متعددش ^{عائلة} واسعه سمندری تأسیس گردید و جز یکی از دخترانش ثریا نام که زوجه میرزا ضیاء اللسه بود و محرومه و مهجوره گشت و بعداً ^{بنام} وصلت میرزا شماع‌الله بن میرزا محمد علی ناقض او را در قصر بهجی بازداشتند ، همگی نامدار و با اشتهارند .

نخست پسر ارشدش میرزا عبدالحسین در قزوین بسال ١٢٨٢ تولد و نشو و نمایافت و تحصیل فارسی و مقداری عربی نمود و خطاً خصوصاً نستعلیق نیکو نوشت و در ایام عمش حاجی شیخ محمد علی در اسلامبول با وی بود تا چون واقعه انتحارش واقع شد بقزوین عودت و با بنت عم ازدواج نمود و اخیراً (بسال ١٣٢٢) چندی در عشق آباد بسربرد و بنفع تبلیغ سفر کرد و سنین اخیره اش در قزوین میزیست و گهی در مدرسه بتعلیم و تربیت نونهالان اشتغال بنست و ایامی بکتابت الواح و آثار و تحریرات سائره پرداخت و ^{وقت} بسال ١٣٤٢ در قزوین وفات کرد و مدفون شد . و بنقطه ^ی الواح و آثار بسیار برقرار است و اخلافی ایمان شمسار بیادگار گذاشت .

پسر دیگر آقا میرزا طراز الله بسال ١٢٩٣ نیز در قزوین متولد شده نشو و نما یافت و تحصیل فارسی و مقداری عربی کرده خط خصوصاً نستعلیق را زیبا نوشت و تا سال ١٣٠٧

بتحصيل مشغول بود و در آن سال چون واقعه عتمش حاجی شیخ محمدعلی واقع شد و برادر مهترش آقا میرزا عبدالحسین مذکور از اسلامبول عودت کرد سمندر حجره تجارت را بمسئول فرزند اکبر واگذاشت فرزند اصغر را نیز در حجره بمسئولیت و خدمت وی گماشته خود با فاریابی معلم معروف بزیرات ارض مقصود شتافت و چون مراجعت کردند ویرا باتفاق خواهرش ثریا با همراهی خاله اش ها و گروهی از ذکور و انات به عکا فرستاد که شش ماه درجوار ابهی بسربرد و حادثه غروب شمس حقیقت پیش آمد و پس از اقامت ماهی دیگر بامر حضرت عبدالبها عودت بوطن نمود (۲۹ صفر سال ۱۳۱۰) و بتجارت مشغول گشت و تقریباً سال بعد تهیه عروسی دید و او را بانسوه عمویش طرازیه خانم ازدواج داد و در سال ۱۳۱۵ بسا میرزا اسدالله صباغ یزدی (شهید) و شاهزاده غلامحسین میرزا بعزم زیارت ارض مقصود رفت و مدت چهارماه و ده روز درجوار عنایت حضرت عبدالبها بسربرده حسب الامر عودت بوطن نمود و کماکان بتجارت پرداخت و باز در سال ۱۳۲۳ و ایامی که در حجره تجارت پدر در رشت بسود و محلت وقوع حریق و خسارت وارده اختلال حصول یافت حسب امر حضرت عبدالبها مهیای سفر گشت و بسدر

برادر دیگرش آقاغلام الله آقاغلامعلی را باعائله به رشت در جای وی بتجارت منصوب داشت و او تنها از طریق قفقاز روانه شد و مدت چهل روز در جوار مبارک بسربرد و مأمور عودت بایران و مسافرت تبلیغی (١٣٢٤) باتفاق میرزا علی اکبر رفسنجانی گردید که مدت دو سال حسب الامر مقیم طهران شده نزد حاجی صدر همدانی درس تبلیغ فراگرفت و تقریباً پنج سال باتفاق سفر کرده در بلاد و قری ایران تبلیغ نموده باتفاق و اتحاد احباب کوشیده اواصر مطاعه را بانجام رساندند پس باتفاق به بمبئی و پونه و هندوستان و بهیچر تسمید مصر عبور کرده وارد عکا شدند و مدت دو ماه در جوار عنایت بسر بردند آنگاه عودت کردند و او باز در قزوین بتجارت مشغول شده و بتبلیغ در قزوین و مسافرت تبلیغی و استنساخ الواح و نشر آثار و اخبار پرداخت و تا سال ١٣٤٦ بدین طریق در قزوین زیست و از آن پس بدستور محفل روحانی مرکزی وطنی ایران به سیر و تبلیغ در اقطار ایران پرداخت و عائله اش مقیم طهران گردید و پسر دیگر سمندر آقا غلامعلی مذکور در رشت با دختر آقا علی ارباب ابن حاجی نصیر شهید قزوینی ازدواج کرده با ابوالزوجه شریک تجارت شده بزیست و سالها عضویت محفل روحانی و انواع خدمات در این امر توفیق یافت .

دیگر میرزا عنایت الله و میرزا عبدالله که ازکل خاندان
واسعه سمندری تأسیس یافت .

وشرح احوال برادر سمندر حاجی شیخ محمدعلی
نبیل ابن نبیل را نیز دربخش ششم نگاشتیم و پسر مهترش
آقا شیخ احمد متولد بسال ۱۲۸۷ بوده بسن ۱۲ سالگی
هنگامیکه پدرمقیم اسلامبول شد بدانجا رفت و بمحضر ابهی
تشرف و حضور و زیارت یافت و عودت بقزوین نمود و از آن پس
در وطن ورشت و زنجان و تبریز و عشق آباد و بالاخره
طهران سفر و اقامت نموده پیوسته داخل در انواع خدمات
و مخصوصاً مجتد در امر تبلیغ شد و عائله اش مخصوصاً پسر
ارشدش میرزا علی محمد خان در جامعه بهائی معروفند و پسر
کهنتر حاجی شیخ محمد علی آقا میرزا منیر متولد بسال ۱۲۸۹
از آغاز با برادر مهتر مذکور بکار تجارت در قزوین و لاهیجان
اشتغال جست و بسال ۱۳۱۴ با پسر عمش میرزا غلام علی ^{کور} مذ
بن سمندر دو دختر آقا علی ارباب بن حاجی نصیر شهید
را ازدواج کردند و چند سالی به رشت مقیم بود در آنجا
ولاهیجان و لنگرود تبلیغ نمود و در سال ۱۳۲۱ با عائله
به عشق آباد رفته مقیم گشت و در بلاد ترکستان تبلیغ نمود
و در دایره تجارت اشتغال جست و بعضی رسائل نشر و طبع
داشت و بانواع خدمات در این امر پرداخت و سفر تبلیغ

در بلاد ایران کرد و بسال ۱۳۴۰ با عائله به رشت رفته
در حجره تجارت ابوالزوجه اشتغال گرفته بخدمات تبلیغیه
و غیرها نیز مبادرت نموده در نشر این امر جدّ بلیغ صدول
داشت . در سال ۱۳۴۳ به بمبئی رفته و در داخله هند
وممالک برما سفر و تبلیغ و رسائلی نیز نشر داد و در بسیاری
از بلاد عضو محفل روحانی و در مجمع شور بهائیان ایران
سمت نمایندگی و عضویت یافت و دو دختر حاجی شیخ محمد
علی یکی زوجه آقامیرزا عبدالحسین مذکور این سمنسدر و
دیگری زوجه آقا فرج الله قزوینی بودند از ایشان عائله
واسعه نبیلی برقرار است .

دیگر میرزا باقر اسمدی اسعد الحکما بن آقا محمد علی

الموتی که در بخش ششم ناصر دیم درحد و در سال ۱۳۲۲
بقرزوبین نزد آقامیرزا موسی خان حکیمباشی سابق الدکسبر
مانده بتحصول علم طب پرداخت و تقریباً بیست سال در مطب
و درواخانه حکیم مذکور هرورده شده بخلق و خوی و ایمان و
اخلاقتش تأسی نمود و پس از وی بجایش مرجع مراجعات و
معالجات و مصدر خدمات امریه گشته عضویت محفل روحانی
یافته علمدار رأیت امر ابهی در قزوین گردید و سفری بسال
۱۳۲۸ بارض عکا رفته چندی تشرّف حضور یافت و مکرراً مسافر
تشریفی و تبلیغی با مصاریف خود باقسام ایران نمود و پیوسته

نمایندهٔ قسمت قزوین در مجمع سنوی نمایندگان بهائیان
شد و عائله اسمعی در قزوین تأسیس کرد .

دیگراز معارف بهائیان قزوین حاجی عبد الکریم
سابق الوصف در تبلیغ این امر خدمت مهمی کرد و بسیاری
در مصر بمحض حضرت عبد البهاء رسید و برادرش آقا حسین
نیز بایمان و اخلاصی موصوف بود و جمعیت واسعه در امر
ابهی از این خاندان تأسیس گردید و نجش هوشمیدر
در جامعه امر در قزوین و طهران میدرخشید و عم سابق
الوصف حاجی خلیل در سال ۱۳۱۶ درینجاه وهشت
سالگی درگذشت و تا دم واپسین بذکر حق در ساز بسود
از وی عائله در این امر بر قرار ماند و فرزند ارشدش حاجی
محمد اسمعیل سابق الذکر در ایام حضرت عبد البهاء نیز
عگا تشریف حضور کرد و از معارف مؤمنین است .

دیگر ابراهیم خان احیاء السلطنه طبیبی عالم و حاذق
در ماده تاریخ و لادش گفته شد خامه ام زد رقم که او
(بنیاد خرمی از محمد ابراهیم) ۱۲۸۳ هـ قی در حدود
سال ۱۳۱۵ در طهران فائز بایمان گردید در اروپا و ایران
بوده بالاخره در سال ۱۳۵۲ درگذشت و اخلاقی از اهرجا^{پند}
و برادرش رستمی سالها در طهران و هرجا که مأموریت
اداری یافت در جامعه بهائی خدمات نمود و عائله رستمی

از او بر قرار است .

دیگر از رجال معروف قزوین میرزا حسن سابق الوصف چون برشت رفت سالی اقامت کرده بعضی را تبلیغ نمود و مقالاتش چنان شهرت و حسن قبول عامه یافت که از کثرت اجتماع مرد و زن گنجایش واردین و سامعین در محلّ وعظش نمیشد و واعظین و زاکرین مصائب بممانندت و مدافعتش همت گماشتند و برای شوهینش حیلہ ها انگیزتند گهی سوداگران دوره گرد را که در کوچه ها برای فروش اتمه خویش ندا میدادند بر آن داشتند که در محوطه محضر نطقش درحینی که وعظش گرم شده درآمده بانسنگ اعلان فروش اتمه خود دادند و گهی درحین توجّه وی بارتفاع بر منبر اعلان ختم مجلس را داده حاضرین را منتشر کردند ولی هیچیک از تدابیر مذکوره سودی نبخشید و جمع طالبین وی متفرّق نشدند و او با قوت روحیه و تنوع کلام منتشرین انام را متوجّه و مستغرق در استماع سخنان خود نموده مردم همی با او مایلتر شدند و بالاخره رقبا و حسودان ویرا بنام بابی تشهیر کردند و ملاها را بضائت بشوراندند تا کار بجائی کشید که محضرمهیی از فقها و ارکان بلاد آراسته ویرا برای تبری طلبیدند و او حاضر شده بر منبر برآمد و نطقی فصیح و بلیغ داد و تعامت نسبتهای بفرق مختلفه را

از خود دور ساخت و نظیر کلامی که عقیل بن ابیطالسب
 چون معاویه ویرا برای لمن بر علی امیرالمؤمنین بر فراز منبر
 بداشت ، ادا نمود و الا یا معشر الخلائق ان معاویة
 امرنی ان المن علیاً و انا العنه فالمنوه گفت و ضمیر
 الفائب العنه والمنوه را راجع بمعاویه کرد و غافلین
 گمان بردند که مقصودش علی میباشد . میرزا حسن بر همین
 طریق عبارات لمنی در غایت ملاحظت و لطافت بعربی
 فصیح تلفیق نمود و ضمائر جمع غائب را راجع به مَلاها
 حاضرین کرد و حتی یادستش بایشان اشارت نمود غافلین
 تصور کردند که مقصودش لمن برای طایفه میباشد و از او
 راضی شدند و برخی از رقباء بمَلاها گفتند که میرزا حسن
 بابی لمن و سب بر شما نمود و شما از شدت غفلت و بیخبری
 گمان کردید که بر بهائیان دشنام گفت ولی سخنانشان مورد
 قبول واقع نشد و در اواخر اقامتش در رشت از جهت شدت
 اشتهازش باین نام برخی از مَلاهای شمعصب که در محضر
 وعظش حاضر بوده استماع مینمودند ثلوب خود را نگه میدا
 شتند
 که کلمات میرزا در ایشان اثر نکند و بواسطه مقالاتش بر
 ائمه اطهار نگریند ولی تأثیر کلمات زمام اختیار از دستها
 ربود و در حال گریه با خدا مناجات کرده چنین گفتند خدا یا
 تو میدانی و ما میدانیم که میرزا حسن بابی است اما چه کنیم

کلماتش عنان اختیار میریاید و بالاخره میرزا حسن از رشت خارج شد و سفری بسمنان کرد و نظیر واقعات مذکوره در آنجا رخ داد و ناچار بسوی خراسان گریخت و چندی در مشهد اقامت گزید و شهرتی عظیمه حاصل کرد و مواعظش را عام و خاص طالب گشتند ولی چندی نگذشت که مکانی در عراق و احوالش از معاندین سمنان رسید و رقیب او حسودان بعد اقامت برخاستند و میرزا غالباً برقرار ضمیر خطب عربیه فصیحی از بیانات حضرت غصن اعظم عبد البهاء سلسلا خوانده میگفت از کلمات مرجع المعارضین مولی العالمین ملجاء المتقین امیر المؤمنین است و ستممین تصور میکردند که از کلمات حضرت این ابیطالب میباشد و قضا که چنین مقالات نشنیده در کتابی نخواندند نهتی مجلس مهم تاسیس کردند که میرزا را حاضر ساخته پرسیدند که این خطب و ادعیه و غیره را که شما نسبت به امیر المؤمنین میدهید در کدام کتاب ثبت و ضبط میباشد؟ او در جواب گفت در کتب مطبوعه ندیدم ولی در سفرم بقطر مصر و نواحی اخری کتابی خطی که ابتدا و انتها نداشت بدستم آمد امثال این خدلب و ادعیه بسیار یافتم و مصداق کلام مأثور مشهورش که لا تنظر الی من قال بل انظر الی ما قال ، نیک عیان میباشد که کلمات اوست در آن اثنا رقیب و

حسودان مکاتیب معاندین سمنان را ارائه دادند مرقوم بود که از میرزا حسن واعظ بابی بهره‌یزند زیرا عالم‌سی را بابی خواهد نمود و ملاها بهیجان آمده کمر برقتلش بستند و جمعی از اشرار خونخوار را برآن داشتند که در حال وعظ زیر ضرب رفته هنگامیکه مقالاتش شوری در قلوب مستمعین افکند ویرا با ضرب از جا بلند کرده به محوطه واسعه برده انداختند وچندان زدند که گمان کردند از اینجهان درگذشت ولی بعضی از سبائیان ویرا در بردند اندام پیر از جراحتش را هم گرفتار ندرستاری نمودند تا بهبودی یافت و رخت از آنشهر نیز بیرون کشید و ایام زندگانش تا آخرین ساعت بدینگونه بسود .

دیگر میرزا یوسف خان ثابت وجدانی سابق الوصف چون خبر غروب شمس جمال ابهی رسید نار فراق و اشتیاق و جنون عشق در وی شعله زد و همینکه از استقرار حضرت فصیح اعظم در مستقر اکرم خبر یافت ساکن و مستبشر گردیده سفر به ملایر و قرای اطراف همدان و غیرها نموده به تبلیغ پرداخت و موجب هدایت کثیری گشت و در سال ۱۳۱۱ از طریق باطوم و اسلامبول به عکا رفته ایامی در جوار عنایت میزیست و اورا حسب استدعای حاجی سیدعلی افغان امر باقامت و اشتغال بتدریس و تعلیم خط بفرزندانش فرمودند

لذا مدت سه سال در جوار روضه مقدسه ابهی با آقامهدی
 خادم هم منزل شده بتدریس و تعلیم پرداخت آنگاه
 مأموریت به بمبئی یافت تا خطابی صادر از کنگ میشاق
 بعنوان آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که در باب ثبوت بر
 عهد و میثاق ابهی مرقوم شد در انجمن احبای آنجا بخواند
 و ناقضین و متزلزلین را بساحل ثبوت و رسوخ بر پیمان کشاند
 و لذا بسال ۱۳۱۵ با میرزا اسدالله اصفهانی بمصر رفت
 و سواد لوح مذکور را گرفته سوی بمبئی که در آن ایام
 باقامت حاجی میرزا حسین شیرازی معروف بخرطومی و ملا
 حسینعلی جهری مرکزی برای ناقضین و مخالفین حضرت
 غصن اعظم شد رفتند و بکمک میرزا احمد یزدی رایست
 عبدالبهاء را مرتفع کرده احبای فارس و غیرهم را از تسویلات
 مخالفین مذکور باخبر نمودند و پس از اقامت چهارماه عازم
 فارس شد و در ره ریک از بلاد بوشهر و شیراز و اصفهان و دولت
 آباد ملایر و سلطان آباد عراق و همدان چندی مانده
 تبلیغ و تشویق نمود و در ملایر فتنه برخواست و اشرار بسا
 کتاره ها هجوم بردند و تنی چند از احباب را مجروح
 ساختند و او مصون ماند و روز دیگر شورش عظیم شد و اهالی
 رفع او را از حکومت طلبیدند و حسب الحکم او را از قصبه
 خارج کردند که پناه بده بینش و ملاقات احباب برد اهالی

آن قریه نیز شورش کردند و ناچار سلطان آباد و سپس
 بهمدان گریخت و مأموریت باذربایجان یافت و صورت خطا
 که از قلم حضرت عبدالبها صادر شده او را مأمور باذربایجان
 فرمودند چنین است :

هوالبهیی

ای سیاح آفاق در سبیل میثاق بهر بوم و بر که مرور
 نمودی عموم ستایش نمودند و مضمون گردیدند
 و خوشنود شدند این نیست مگر از آثار الطاف
 جمال مبارک روحی لاجبائیه الفداء جمال
 قصد بلاد آذربایجان نما تا آذری بجان افسردن
 زنی و آتشی بدل منجمدان ولی در جمیع
 محافل و مجالس باید عنوان کلام از عبودیت
 و فنای این عبد در آستان مبارک باشد لعمرالله
 انسى بسرى من كل لقب الا لقب عبد البهاء
 و اتى بعید عن كل اسم الا هذا الاسم الکریم
 فان عبودیه عتبه السامیه هی نور وجهی و جلا
 بصری و فرح قلبی و سرور ذاتی و لا ابادل عبودیت
 بشئى فی الوجوه ع ع .

پس از قزوین و زنجان گذشته به تبریز رفت و قریب چهار
 ماه ماند و مأمور تققازیه گشت بدانحدود شتافت و در ایروان